**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020828**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل عرض کردیم که آقای قایینی به یک سری روایاتی به عنوان مؤید برای ثبوت زکات در پول تمسک کرده بودند آن روایاتی که ازش استفاده می‌شود که زکات برای رفع نیاز فقراست. قبل از ایشان آقای منتظری به این روایات تمسک کردند و آقای شهیدی در کتاب فقه پولشان کلام آقای منتظری را آوردند و نقد کردند. آقای شهیدی در این کتاب فقه پولشان یک مرور سریع روی این بحث ایشان داشته باشم. برای ثبوت زکات بر پول به ادله‌ای تمسک شده، دلیل اوّل به این که چون این پول‌ها پشتوانه‌شان طلا و نقره هستند بنابراین زکات در اینها واجب هست. خب حالا اینجا دو تا اشکال مطرح هست، یک اشکال این که پشتوانه اش طلا و نقره است نه پول، درهم و دینار که مجرد طلا و نقره برای زکات نیست، باید پول باشد، رواج معامله‌ای داشته باشیم علاوه بر این که بحث آن پشتوانه هم اساسا درست نیست، دلیل اوّل خب دلیل ضعیفی است از اوّل خیلی مطرح نیست. دلیل دوم که می‌گویند شهید صدر مطرح کردند، این که درهم و دینار در روایات به معنای خصوص نقره و طلای مسکوک به سکۀ معامله نیست بلکه به این دو به عنوان مثال برای نقد رایج ذکر شده است و متعارف عرفی از متعلق زکات در روایاتی که درهم و دینار را مطرح کرده نقد رایج هست. این نکته را اوّل من یک توضیح کلی بدهم آن این است که این که ما می‌گوییم درهم و دینار متعارف ازش مثال می‌فهمد نه این که کلمۀ درهم و دینار استعمال شده باشد در نقدین، مراد این نیست، بلکه مراد تفهیمی نقدین است، من یک توضیح می‌دهم، ببینید ما روایاتی داریم سؤال شده رجل شک بین الثلاث و الاربع. امام علیه السلام می‌گوید مثلا یبنی علی الاربع. اینجا کلمۀ رجل از جهت استعمالی به معنای رجل است، نه این که رجل به معنای انسان به کار رفته، ولی عرف متعارف از کلمۀ رجل یک معنای عام می‌فهمد، معنای عام می‌فهمد یعنی چی؟ یعنی می‌گوید مراد تفهیمی معنای عام است، ما این را در بحث اصول مطرح کردیم که ما یک مراد استعمالی داریم و یک مراد تفهیمی داریم. حالا مراد تفهیمی هم غیر از مراد جدی است، به تخیل ما مراحل اراده ۴ مرحله است، نه ۳ مرحله، اینجوری که شهید صدر مطرح می‌فرمایند. شهید صدر می‌گویند ما یک مراد تصوری داریم یک مراد تصدیقی اولی داریم که مراد استعمالی و مراد تفهیمی آن مراد هست و یک مراد جدی داریم. که ما در جای خودش عرض می‌کردیم که نه ما یک مرحلۀ دیگری به نام مراد تفهیمی داریم که این نه مراد استعمالی است نه مراد جدی است. و در واقع جاهایی که دلیل از باب مثال فهمیده می‌شود مراد استعمالی تغییر نمی‌کند ولی مراد تفهیمی تغییر می‌کند و آن بحث مفصلش در آن محل خودش است. علی ای تقدیر شهید صدر در واقع می‌خواهند بگویند درهم و دینار حالا با اصطلاحات خودمان این را توضیح بدهیم در واقع مراد تفهیمی از روایت‌هایی که درهم و دینار را موضوع زکات قرار داده است این هست که در نقود، نقدین در پول زکات ثابت است، خب این مطلب. حالا نتیجه‌گیری‌هایی در این بحث وجود دارد که آقای شهیدی بهش پرداختند که من وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم. آقای شهیدی می‌گویند که این که درهم و دینار ظهور داشته باشد در این که به عنوان پول رایج موضوع قرار گرفته دلیل نیست ما شاهدی بر این مطلب نداریم و بعد شواهدی در مخرب این مطلب هم یکی یکی ذکر می‌کنند. یکی از شواهد مهمی که اینجا به عنوان تخریب ذکر می‌کنند البته اینها مؤیدات این هست که درهم و دینار درشان خصوصیت هست و به عنوان نقد رایج اخذ می‌شده، یکی از به اصطلاح مضعفات این مطلب این هست که در روایات هست که طلا و نقره هر کدامشان جدا جدا باید به نصاب برسد، بنابراین اگر، حالا عرض کنم خدمت شما، طلا و نقره جدا جدا باید به حد نصاب برسد، بنابراین اگر ما ۱۹۹ تا درهم داشته باشیم و یک دینار داشته باشیم این کافی نیست. یک دینار معادل ده درهم است، با این حال اگر این قیمت یک دینار را در نظر بگیریم به طور متعارف با آن ۱۹۹ تا می‌شود ۲۰۹ درهم ولی چون به اندازۀ ۲۰۰ درهم نرسیده به نصاب نرسیده زکات واجب نیست، ایشان می‌گوید اگر زکات قرار باشد بر، زکات بر درهم و دینار به عنوان پول ثابت شده باشد به طور طبیعی باید اینجا زکات واجب باشد. البته در حاشیه اشاره می‌کنند که این به عنوان مؤید هست برای خصوصیت داشتن درهم و دینار نه دلیل. چون ممکن است ما بگوییم که درهم و دینار به عنوان جنسی که پول است، یعنی زکات موضوعش کل جنس نقدی، مثلا الآن طلا خودش یک جنس است، درهم خودش یک جنس است، دینار هم یک جنس است. ما الآن هم اگر بگوییم بر پول زکات واجب است بگوییم که هر پولی که جدا جدا جنس مثلا برای دلار یک جنس مستقل بر ریال خودش یک جنس مستقل، هر کدامشان مستقل. این فوقش دلیل بر این هست که کل پول‌ها را یکپارچه نباید در نظر گرفت، جنس جنسش را جدا جدا باید در نظر گرفت، ولی نه این که کلش را با هم. بنابراین این دلیل بر این نیست که درهم و دینار در موردشان خصوصیت وجود ندارد. ممکن است خصوصیت وجود داشته باشد. بعد شواهدی در نقض، مؤیدات دیگری هم ذکر می‌کنند و بحث در مورد این که آیا آن روایتی که می‌گوید در ۱۹۹ درهم زکات نیست ایشان می‌گوید معارض دارد و بحث در مورد این که این معارض‌هایش را چجوری حل کنیم و یک بحث‌های دیگری مطرح می‌کنند که به آن ما خواهیم پرداخت، آن خودش بحث مهمی است که آیا میزان باید تک تک اینها باشد یا مجموع اینها به یک نصاب برسد کفایت می‌کند.

دلیل سومی که ایشان آقای شهیدی بررسی می‌کنند همان کلام آقای قایینی هست، کل بحث‌های جدی آقای قایینی را ایشان در دلیل سوم می‌آورند که زکات در ثمن و پول، مال و امثال اینها را مطرح می‌کنند. و به یک مدل دیگری غیر از آن مدلی که ما بحث را دنبال می‌کردیم بحث را دنبال می‌کنند که من وارد این بحث نمی‌شوم چون ما اصلا دلالت اینها را بر وجوب زکات نپذیرفتیم، گویا آقای شهیدی اصل دلالت را فی الجمله پذیرفته ولی از زاویه‌های دیگر بحث را اشکال می‌کند، حالا نمی‌خواهم وارد آن مدل بحث آقای شهیدی و اشکالاتش بشوم.

دلیل چهارمی که ایشان دارند که همان فرمایش آقای منتظری هست این همانی هست که آقای قایینی به عنوان مؤید ذکر کردند، البته بیان آقای منتظری خیلی مفصل‌تر است، خیلی مفصل‌تر هست و آن دو تا مقدمه و یک نتیجه است که مقدمۀ اوّلش این است که از روایات استفاده می‌شود که خداوند زکات را برای تأمین نیاز فقرا و نیازمندان جعل کرده. خب بعد روایت‌هایی که در این مورد ذکر می‌کنند. مقدمۀ دوم این هست که اگر زکات در پول و اسکناس ثابت نباشد و تنها در درهم و دینار و غلات اربعه و انعام ثلاثه ثابت باشد این مقدار نیاز فقرا را تأمین نمی‌کند. و بعد این که برای اثبات مقدمۀ دوم مفصل توضیحاتی دادند که توضیحات سودمند و خوبی هم هست. و بعد در مقام اشکال به این بیان برآمدند.

من تصور می‌کنم که اگر بخواهیم یک استدلال قابل توجه ذکر کنیم بهتر هست دلیل دومی که در کلام آقای شهید نقل شده و دلیل چهارم که از آقای منتظری نقل شده اینها را تلفیق کنیم. با همدیگر به عنوان یک دلیل واحد عرضه کنیم. آن وقت می‌شود به عنوان یک دلیل قابل توجه مطرح کرد، حالا بحث کرد، این شاید قوی‌ترین دلیل تلفیق دلیل دوم و دلیل چهارم هست. که یک سری اشکالاتی که اصلا به هر یک از این دلیل‌ها می‌آید بر این دلیل ملفق از این دو بیان نمی‌آید. آن این است که ما در مورد این که مثلا درهم و دینار آیا بما أنّه درهم و دینار در روایات اخذ شده یا بما هو مثال برای مطلق نقد اخذ شده با توجه به دلیل چهارم آن دلیل چهارم را ضمیمه کنیم بگوییم با عنایت به دلیل چهارم می‌فهیم که درهم و دینار به عنوان مثال اخذ شده برای مطلق نقد، یعنی دلیل چهارم را پشتوانۀ استدلال، این که آقای شهیدی اشکال می‌کنند که ما دلیل نداریم درهم و دینار به عنوان مثال برای نقدین اخذ شده آن دلیل چهارم را که ضمیمه کردیم این به عنوان شاهد بیاوریم برای این که درهم و دینار برای مطلق پول اخذ شده. توضیح ذلک حالا ببینید درهم و دینار گاهی اوقات مثال هست برای مال، مثلا می‌گوید اهلک الناس الدرهم البیض و الدینار الصفر. خب این که مردم را این درهم و دینار هلاک کرده این خصوصیتی برای این درهم و دینار نیست، از باب این که دیگر مال دنیا فریبنده است، هلاک کننده است، کسانی که فریب مال دنیا را می‌خورند آنها هلاک می‌شوند، این از این باب. یک موقعی هست درهم به اعتبار مثلا یا دینار به اعتبار این که یک نقد رایج هستند، از این باب ممکن است حکمی برایش ثابت باشد. یک روایاتی داریم حالا به تناسب این مطلب را عرض بکنم، در این که به پول می‌شود دست زد یا دست نزد، پولی که، به اسم جلاله بدون وضو دست زدن خب اشکال دارد، در بعضی روایات یک استثنایی ازش استفاده می‌شود که من این استثناء را در کلام شهید ثانی دیدم یک جایی، شهید ثانی می‌گویند که لا یجوز مس اسم الجلالة الا الدرهم، درهم را استثناء کردند، جزء استثنائات نمی‌دانم در مستثنیات الاحکام مرحوم جد ما این آمده یا نیامده. من این استثناء را خدمت حاج آقا عرض کردم،‌در روایتی که، چون در روایت خاصی هست که آن روایت می‌گوید اسم الله که روی درهم هست اشکال ندارد مسح کردنش و اینها. این به خدمت حاج آقا آن روایاتش را در کلام شهید ثانی را عرض کردم، حاج آقا می‌فرمودند که این پول خصوصیتی ندارد، اصلا درهم باشد و امثال اینها. آن که ازش فهمیده می‌شود این است که مناسب هست که بر روی پول مثلا اسم جلاله نوشته بشود از آن طرف هم خب اگر قرار باشد این روی پول یک همچین اسمی نوشته بشود افراد خب خیلی وقت‌ها ممکن است بی‌وضو باشند از آن طرف غسل به گردنش واجب باشد، حدث اصغر و حدث اکبر برایشان وجوب باشد، این اقتضا می‌کند که دست زدن بدون وضو و اینها به اینجور سکه‌ها اشکالی نداشته باشد. یعنی از همان روایت‌هایی که، ولو عنوانش درهم است ولی درهم بما نقد رایج، یعنی چون چیزی هست که به هر حال جریان نقد رایج مناسب هست که افراد کأنّ افراد این پول را که می‌گیرند یاد خدا بیفتند، اسم خدا در آن باشد، این که اسم خدا، یعنی نماد اسلامی‌گری افراد پولشان باشد، حالا این نکته را اوّل اشاره بکنم تا بعد این مطلب حاج آقا واضح‌تر بشود، می‌گویند نمی‌دانم یک روز هم گفتم اینجا شاید، امام باقر علیه السلام در زمان امام باقر یک اختلاف بنابر بعضی از روایات یک بحثی بین چیز روم، امپراتور روم، قیصر روم در گرفت و خلیفۀ اموی. قیصر روم گفتش که حالا که شما مثلا، یادم نیست سر چی دعوایشان شد، آن موقع پول‌ها همه در روم و اینها زده می‌شد و در کشورهای اسلامی سکه نبود، سکه یا از ایران می‌آمد یا از روم می‌آمد. گفتش که ما به هر حال می‌آیم سکه می‌زنم نام پیغمبر را به بدی یاد می‌کنم و خلاصه توهین به پیغمبر روی سکه‌ها می‌نویسم که این رواج پیدا کند همه جا نام پیغمبر به بدی یاد بشود. خلیفه ماند که چی کار بکند، بلد نبود ضرب سکه بکند، خیلی ناراحت شد می‌گوید فکر می‌کنم من اشعم مولود هستم که خیلی این شومی در مورد من هست و من قرار است که توهین به پیغمبر در عصر من رواج پیدا کند. از هر کی پرسید اینها بلد نبودند و به یکی گفت او گفتش که راه حلش را تو می‌دانی که باید از کی بپرسی ولی نمی‌خواهی زیر بار بروی، گفت چی؟ گفت فقط محمد بن ابی باقر هست که این را می‌داند باید چی کار بکند و اینها، نامه نوشته به مدینه که به امام باقر با احترام از ایشان بخواهید که تشریف بیاورند شام که این مشکل را حل کنند و خیلی هم از اوّل هم بگویید با احترامات. امام باقر طبق این روایت رفتند شام و در شام قضیه مطرح شد، امام دستور نحوۀ ساخت سکه و امثال اینها را به اینها یاد داد که چجوری باید سکه بسازند و ضرب سکۀ اسلامی بنابر این روایت به دستور امام باقر علیه السلام صورت گرفته. و آن موقع به عنوان این که این سکه، سکۀ اسلامی است و نماد اسلام، اسم خدا و پیغمبر هست از همان اوّل اسم خدا و پیغمبر در سکه‌ها قرار گرفت تا این نماد، نماد اسلامیت بر سکه‌ها جایگیر باشد. این در آن فضایی که بوده خب این سکه‌ها حالا یا سکه، همه اسم خدا و پیغمبر داشته خب می‌خواستند دست بی‌وضو بزنند خب محذور داشته آن هم بخواهند اینها را حذف کنند در آن فضایی که بالأخره باید سکه اسلامیت توش باشد، حاج آقا می‌فرمودند که این بحث فقط مال آن زمان نیست که سکه‌هایش باید نماد اسلامیت داشته باشد، این بحث بحث همیشگی است که سکه‌ای که در دار الاسلام ضرب می‌شود این باید نماد اسلامیت و اسم خدا و پیغمبر و اینها توش باشد، بنابراین سکه‌هایی که نام خدا و پیغمبر توش قرار می‌گیرد اینها استثناء هستند. این که در رسالۀ حاج آقا هم اگر مراجعه کنید دست بی‌وضو زدن را ایشان استثناء می‌کنند می‌گویند پول، پول را استثناء کردند که بدون دست، اگر اسم خدا و یپغمبر در پول نوشته بشود بدون وضو دست زدن اشکالی ندارد. آن چی است نکته‌اش ولو روایت اصلی‌اش درهم دارد ولی آن تناسبات حکم و موضوعی که اینجا وجود دارد آن تناسبات حکم و موضوع سبب می‌شود که از درهم بما هو نقد، نه نقد هم نه به عنوان یک چیزی که مالیت دارد، از جهت مالیتش نه، آن چیزی که به هر حال گردش اجتماع بر پایۀ دست به دست گشتن این پول استوار هست، از این باب. خب شبیه همین در پول‌های کنونی هم هست، بنابراین بحث به هر حال وضو را استثناء می‌کنند که این اشکالی ندارد ولو اسم خدا و پیغمبر هم رویش باشد و اصلا مناسب هست اسم خدا و پیغمبر روی سکه‌ها قرار بگیرد از آن طرف هم دست زدن به این اسم خدا و پیغمبر اشکال نداشته باشد. حالا ممکن است کسی از این یک تعلیمات دیگری استفاده کند که من نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم چون یک سری محذوراتی گاهی اوقات در بعضی از چیزها وجود دارد که شاید بشود از این یک تعمیماتی استفاده کرد که حالا بماند.

غرضم این نکته است که آن نکته‌ای که در جعل احکام دخالت دارد که آن نکته در روایات بهش اشاره شده یا نکتۀ عقلایی هست که به عنوان قرینۀ محفوفۀ به کلام در کنار کلام هست در ظهور ادله دخالت دارد، ظهور ادله را آن نکات جانبی تشکیل می‌دهد. این ظهور هم که می‌گویم حالا چه ظهور در ارادۀ استعمالی، چه ظهور در ارادۀ جدی. ببینید آن مثالی که در آن رجل شک بین ثلاث و الاربع، چرا عرف متعارف از رجل القاء خصوصیت می‌کند؟ چه فرقی دارد حالا مرد شک کند باید بنا بر ۴ بگذارد، زن شک کند دیگر نه دیگر بنابر چهار نگذارد؟ همین که حکم، حکمی هست که مردانه نیست، حکم حکم مردانه نیست خودش اقتضاء می‌کند کلمۀ مرد را وقتی افراد بشنوند می‌گویند این از باب مثال هست برای مطلق انسان، ولی فرض کنید در جهاد، در جهاد این احکامی که می‌گویند مردها باید جهاد بروند، ببینید القاء خصوصیت نمی‌شود کرد، چون جهاد مدلش مدل مردانه است، القاء خصوصیت نمی‌کرد، روی همین جهت حاج آقا در بحث عدم اقامه در بعضی از احکامش چون تأکیداتی که در مورد مردها برای انجام اذان هست بیشتر از زن‌هاست، در روایات تفصیل قائل شده که مردها حتما اذان بگویند و زن‌ها لازم نیست. یک سری نکات شرعی، تفصیل بین مرد و زن داده بعضی از احکامی که در مورد این که مثلا شما نماز را می‌توانید بشکنید به خاطر این که اذان را نخوانده باشید، روایتش در مورد مرد است ولی حاج آقا می‌گویند زن‌ها نمی‌توانند نمازشان را بشکنند برای اذان، چون می‌گویند تأکیدی که در مورد اذان در مورد مردها شده در مورد زن‌ها نشده، بنابراین اینجا نمی‌شود القاء خصوصیت کرد از حکم مرد، به خاطر خصوصیتی که این خصوصیت به دلیل نکتۀ شرعی است، چون شارع بین مرد و زن در حصّ به اذان و اقامه فرق گذاشته. آن مثال قبلی جهاد زدم چیز عقلایی است، جنگ یک کار مردانه است، که زن‌ها، آن زمان البته زن‌ها در جنگ بودند ولی به عنوان پرستار، به عنوان کنار چیزها، ولی خود جنگ به عنوان این که سلاح دست بگیرند مردانه است، حالا احیانا ممکن است یک زنی هم باشد از چند تا مرد هم مردتر باشد، ولی تیپ طبیعت کلی کار مردانه است. این باعث می‌شود اگر یک حکمی موضوعش مرد باشد نشود ازش القاء خصوصیت کرد، یعنی آن جهات تشریع، اهداف تشریع، علت‌های ذکر شده برای تشریع دخالت دارد در فهم ما از دلیل. بنابراین ما با توجه به آن تعلیلات، آن تعلیلات را ضمیمه می‌کنیم که دلیل چهارم باشد، به این دلیل دوم می‌گوییم از این القاء خصوصیت می‌کنند یعنی مسئلۀ طلا و نقره بودن می‌گویند خصوصیت ندارد باید معنای عام باشد. خب این اصل استدلال که باید به این شکل فکر می‌کنم بیان کنم.

حالا یک نکاتی در نقد دلیل دوم و نقد کلام چهارم در کلام آقای شهیدی آمده، اینها را ملاحظه بفرمایید ببینید کدام یک از این نقدها به این وجه مرکب، وجه تلفیقی که از ۲ و ۴ ما در آوردیم وارد هست، کدامش وارد نیست. این را حالا می‌گذارم برای بعد. در وجه چهارم عرض کردم روایت‌های متعددی را هست که درش این مطلب ذکر شده که خداوند این مقدار زکات را که جعل کرده به خاطر این که نیاز فقرا برطرف بشود. این روایت‌هایش را متن‌هایش را بخوانیم بعضی خصوصیات متنی دارد، خصوصیات سندی‌اش را هم عرض کردم بحث نمی‌کنیم و قسمت‌هایی‌اش را در کلاس راهنماها بررسی می‌کنیم. یک نکات سندی خاص و ریزه کاری‌هایی دارد که حالا دیگر به آن نمی‌پردازم که از بحث خیلی فاصله نگیریم.

**شاگرد:** مرحوم منتظری در اینجا به پول چی است؟ ایشان هم قائلند که زکات تعلق می‌گیرد یا احتیاط دارند؟

**استاد:**‌ یادم نیست، چون من خودم مراجعه نکردم به متن آقای منتظری، از کلام آقای شهیدی متن آقای منتظری را دیدم این که نهایتا به چه، آقای منتظری معمولا به این زودی‌ها فتوا نمی‌داد، در چیزش خیلی بحث‌هایش احتمالات را ذکر می‌کرد ولی فتوا هم تقریبا نمی‌داد فتوا، خب بماند.

روایت اوّل روایت قُثَم بود که خواندیم، روایت دومی که آقای قایینی تعبیر کرده، حالا روایت قُثَم بالأخره در سندش یک چند نفر ضعیف هست که نمی‌شود درستش کرد، بعضی‌هایش را می‌شود درست کرد، بعضی‌هایش را نمی‌شود ولی قُثم، قُثَم اسمش پیداست که نمی‌شود تصحیح کرد وزن بدی است. بعد معتبرۀ وشاء ۱۲۶۲۷ است. تعبیر آقای چیز از معتبرۀ‌ وشاء نمی‌دانم چرا معتبره تعبیر کردند روایت صحیح السند هیچ گیری از سند از هیچ جهتی ندارد واضح واضح است چرا معتبره تعبیر شده.

**شاگرد:** خود وشاء چیزی نداشتند؟

**استاد:**‌ نه وشاء چیز خاص

**شاگرد:** تعبیر وجه در مورد وشاء داریم شاید در خود وشاء

**استاد:**‌ مثلا نمی‌دانم نه آن خیلی دیگر فاصله باید داشته باشد با نحوۀ تفکرات امثال آقای نایینی و اینها که امثال وشاء و اینها می‌خواهند مثلا. حالا نمی‌دانم.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» که احمد بن محمد عیسی اشعری است «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَيِّ شَيْ‌ءٍ جَعَلَ اللَّهُ الزَّكَاةَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ فِي كُلِّ أَلْفٍ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا ثَلَاثِينَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ أَخْرَجَ مِنْ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ بِقَدْرِ مَا يَكْتَفِي بِهِ الْفُقَرَاءُ وَ لَوْ أَخْرَجَ النَّاسُ زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا احْتَاجَ أَحَدٌ.»

یعنی در واقع آن چیزی که مشکل ایجاد کرده در جامعه احتیاج وجود دارد به دلیل این هست که مردم عمل به وظیفه‌شان نمی‌کنند.

روایت بعدی صحیح محمد بن مسلم هست ۱۳۱۴۵. ایشان تعبیر کرده صحیح محمد بن مسلم، این اشتباه است، این روایت صحیح زراره و محمد بن مسلم است، این یک قطعه‌اش هم مال زراره است، اصل روایت زراره و محمد بن مسلم است، ذیل روایت که این قطعه است این مال زراره است، ببینید حالا من اصلش را بخوانم.

«عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ رَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّمَا الصَّدَقٰاتُ لِلْفُقَرٰاءِ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ الْعٰامِلِينَ عَلَيْهٰا» این سؤال کردند، امام علیه السلام جواب دادند «فَقَالَ إِنَّ الْإِمَامَ يُعْطِي هَؤُلَاءِ جَمِيعاً لِأَنَّهُمْ يُقِرُّونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ» هیچ «قَالَ قُلْتُ فَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطِي» ادامه.

این قال در فقیه می‌گوید زراره بهش تصریح شده، ولی حالا آن تصریح هم نشده باشد ذیلش از کلام امام پیداست که این زراره سؤال را کرده. «فَقَالَ يَا زُرَارَةُ» بعد دوباره «قَالَ قُلْتُ»، «قَالَ قُلْتُ» هی سؤالات انجام می‌شود تا در نهایت می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي مَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسَعُهُمْ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسَعُهُمْ لَزَادَهُمْ إِنَّهُمْ لَمْ يُؤْتَوْا مِنْ قِبَلِ فَرِيضَةِ اللَّهِ [عز و جل]» مشکلشان از این جهت نبوده که خدا کم برایشان گذاشته، «لَكِنْ» حالا اینجا «أُتُوا» دارد، حالا نمی‌دانم از جهت ادبی. حالا گرفتار شدن است معنایش، ولی از جهت ادبی در پاورقی یک حتی اتی اتیا، اتوا دارد نمی‌دانم اوتوا درست است، اتیَ یعنی گرفتار شد ظاهرا، اتوا، آن لم یوتوا هم از باب ثلاثی مجرد است، اتیٰ اتیَ، اُتِیَ یعنی گرفتار شد، «وَ لَكِنْ أُتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقَّهُمْ لَا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لَهُمْ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا حُقُوقَهُمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بِخَيْرٍ.»

بعد می‌گوید که تفسیر عیاشی عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام نحوه الی قوله الا من یعرف.

در تفسیر عیاشی این قطعه‌ای که مورد بحث ما هست ندارد، ولی آن هم تکه‌های بالا را هم از زراره نقل کرده، این که این روایت روایت زراره است نه روایت محمد، آقای شهیدی زراره و محمد بن مسلم را با هم نوشته، آقای قایینی محمد بن مسلم تنهایی نوشته، هر دوشان اشتباه است، این برای زراره است اصلا، و چیز احتمال می‌دهم چون تصور شده که این ضمیر به محمد بن مسلم برمی‌گردد و یک قدری عجله شده، در حالی که این برای زراره است. یک چیز کلی هم عرض بکنم خیلی از روایت‌هایی، همه باب زکات هست، اصل روایت چند نفر هستند، ذیلش سؤال و جواب‌ها و این بالا و پایین کردن‌هایش مال زراره است، من به یک تناسب در توضیح الاسناد این نمونه‌های مفصل این موارد را که اصل روایت ۸ تا راوی دارد، ادامه‌اش به زراره مربوط می‌شود و گاهی اوقات هم ضمیر به کار برده مرجع ضمیرش خیلی روشن نیست، ولی قرائن چیز روشن می‌کند که مال زراره بوده، کسی که خیلی خب به هر حال هی سؤال و جواب می‌کرده و از جهت فقهی افقه اصحاب امام باقر و امام صادق بوده با این سؤال و جواب‌هایش فقیه شده، حالا امام صادق مثل ما نبوده که یک سؤال بکند عصبانی بشوند ما عصبانی می‌شویم. اصلا سؤال‌هایی که زراره از امام باقر کرده بعضی‌هایش اصلا تعجب می‌کند چه سؤال‌هایی کرده ولی جنبۀ هدایتی که ائمه داشتند یک چیز دیگر بوده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد